



مکتب روحانی مشاورهٔ مسیحی
بیش از رستگاری

**A Theology of
Christian Counseling**
More than Redemption

نویسنده: جی آدامز
مترجم: شاهرخ صفوی
ویرایش: فرح صفوی

پیشگفتار مترجم

شخصی که به مشاور مسیحی رجوع می کند در این کتاب "مقاضی" نامیده شده، و شخص مشاور نیز "مشاور" نامیده شده است.
شاهرخ صفوی

فصل های کتاب

فصل اول:	نیاز مکتب روحانی در مشاوره مسیحی
فصل دوم:	مکتب روحانی و مشاوره
فصل سوم:	اصول کلام خدا - مشاوره و مکاشفه مخصوص
فصل چهارم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اساس محیط انسان
فصل پنجم:	اصول خدا - نام خدا و مشاوره مسیحی
فصل ششم (بخش ۱):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل ششم (بخش ۲):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل هفتم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اصل تثلیث
فصل هشتم (بخش ۱):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل هشتم (بخش ۲):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل نهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و گناه انسان
فصل دهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و عادت
فصل یازدهم:	اصول انسان - چگونه گناه بر افکار تاثیر می گذارد
فصل دوازدهم:	اصول رستگاری - بیش از رستگاری
فصل سیزدهم (بخش ۱):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل سیزدهم (بخش ۲):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل چهاردهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و زندگی نو
فصل پانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و میوه روح القدس
فصل شانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و ریشه کنی
فصل هفدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و استقامت
فصل هجدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و رنج
فصل نوزدهم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و کلیسا
فصل بیستم:	اصول کلیسا - مشاوره ایمانداران جدید
فصل بیست و یکم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و انضباط کلیسا
فصل بیست و دوم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و اعمال رحیم
فصل بیست و سوم:	اصول آینده - مشاوره مرگ و افراد در حال مردن
فصل بیست و چهارم:	اصول آینده - مشاوره مسیحی و قضاوت
فصل بیست و پنجم:	خلاصه مطالب

فصل نهم

اصول انسان (ادامه)

مشاوره مسیحی و گناه انسان

آنچه در این فصل صحبت از آن خواهم کرد، موضوع غمناکی است. در حقیقت دلیل وجود مشاوره (باز سازی) همین است (بیاد داشته باشید که انسان موجودی وابسته، به دنیا آمد «حتی قبل از گناه آدم». وابسته به اوامر خدا، هدایت خدا، و نصایح پیشگیرانه او). چنین مشورتی را در باغ عدن دیدیم که چگونه آدم از مصاحبت و ارتباط با خدا استفاده کرد و آن را بکار برد. بله زندگی انسان وابسته به کلام خدا است.

اما همچنان که کار، تبدیل به رنج و درماندگی گردید، مشورت نیز پس از سقوط، ابعاد دیگری بخود گرفت که قبلاً نیازی به آن نبود. حال نیاز توبیخ، اصلاح، و غیره را باید به مشاوره اضافه کرد^(۱).

شناخت گناه و اثراتی که بر انسان دارد، کار گیری عظیمی است که لازم به کتاب های بسیاری دارد (شاید از آنکه این حرف را تکرار می کنم خسته شده باشید، اما لازم می دانم نه تنها به کیفیت کم این فصل هشدار دهم، بلکه همچنین تقاضای کمک از خوانندگانی بکنم که توانایی همکاری علمی و عملی آن را دارند).

بگذارید در آغاز، از تصور غلط افرادی که می گویند مشاوره مسیحی نوتتیک (Nouthetic Counseling) تمام مسائل انسان را مستقیماً نتیجه گناهانشان می داند، رد نمائیم. از ابتدا گفته ایم (کتاب شایستگی مشاور Competent to Counsel) که همه مسائل متقاضیان بخاطر گناهان خودشان نیست. در کتاب شایستگی مشاور، راجع به دو مورد ایوب و مردی که نابینا بدنیا آمده بود صحبت کرده ام (ایوب ۹: ۱)^(۲).

از آنجا که همه رنج و درماندگی های انسان - بی چارگی، بیماری، و غیره، از گناه آدم سرچشمه گرفته اند، چگونه می توان گفت رنج و درماندگی هر متقاضی به گناه خودش مربوط است. و نه آنکه تمام رنج و درماندگی هائی که سزاوار آن می باشد را، تنها در این دنیا بدست می آورد. رنج و زحمت در دنیائی که پر از گناه می باشد، برای همه پیش می آید، و آن از چشم خدا بدور نیست. اما، این تنها حرفی است که بتوان راجع به آن زد. موضوع هائی که در فهم ما نیست (تابحال به ما مکشوف نشده) را تنها در محور مشیت خدا می توان حلّاجی کرد. ما تمام آنچه نیاز به آن داریم را دریافت کرده ایم. نتیجتاً، کار مشاور این است به متقاضی کمک کند:

۱. اعتماد به مشیت خدا داشته باشد (اول پطرس ۲: ۲۳؛ ۴: ۱۹)، و
۲. برداشت صحیحی از رنج و درد (در ماندگی) بدست آورد (که با مقایسه درد این دنیا در مقابل جلال ابدی، بدست می آید - دوم قرنتیان ۴: ۱۷ و رومیان ۸: ۱۸)

فساد

کلام خدا می فرماید بخاطر گناه آدم، نسل انسان محکوم و فساد شد. این فساد نیز کامل بود. اما وقتی صحبت از فساد می کنیم، منظور این نیست که هر شخصی به حدی که امکان دارد فاسد شده. منظور از کامل این است که شخص در تمام ابعاد زندگیش فاسد شده. هیچ جنبه ای از

زندگی انسان از نفوذ گناه در امان نبوده. وقتی می گوئیم شخص درونی انسان (یا دل) فاسد، یا متقلب شده (پیدایش ۶: ۱۱؛ افسسیان ۴: ۲۲؛ ارمیا ۱۳: ۱۰؛ ۱۶: ۱۲؛ ۱۷: ۹؛ ۱۸: ۱۲؛ ۲۳: ۱۷؛ ۴۹: ۱۶)، مانند عیسی مسیح می گوئیم، دل انسان (شخص درونی) همچون خزانه ایست:

متی ۱۲

۳۵: شخص نیک،

از خزانه نیکوی خود نیکوئی بر می آورد

و شخص بد،

از خزانه بد دل خود، بدی.

که از آن رفتار های (طریق/الگوی رفتار) گناه آلود سرچشمه می گیرند:

متی ۱۵

۱۸: اما آنچه از دهان بیرون می آید،

از دل سرچشمه می گیرد،

و این است آنچه آدمی را نجس می سازد.

۱۹: زیرا از دل است

که افکار پلید، قتل، زنا، بی عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت

سرچشمه می گیرد.

اگر بگوئیم گناه ربطی با اخلاق ندارد، از حقیقت باز می مانیم، چون این فساد درونی در طبیعت خود شخص نهفته است:

افسسیان ۲

۳: ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می زیستیم،

و از هوای نفس خود پیروی می کردیم

و خواسته ها و افکار آن را به جا می آوردیم؛

ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود

فرزندان غضب بودیم.

به این دلیل است که خدا می فرماید، از دل است که شرّ بر می خیزد (پیدایش ۶: ۵). آن توفان زمان نوح، نتایج اولیه فساد دل را از میان برد، ولی در مشیّت خدا بود که تعدادی نجات یافتند. اغتشاش و در هم شدن زبان ها در برج بابل نیز (که همچنین باعث برخورد فرهنگ ها گردید) شامل فیض خدا گردید، چون مانع آمیختگی شرارت انسان شد. مردم شریر علیه یکدیگر، چون زبان هم را نمی فهمیدند، از توسعه شرّ جلوگیری می گردید. موضوع اینجاست، کسانی که فساد روحی انسان را در اخلاق نمی شمارند(۳)، باید بدانند:

۱. نشانه ای از آن در کلام خدا نیست، و

۲. علیه تمام آنچه کلام خدا راجع به آن گفته (که وضعیت آنقدر خراب شده که نیاز به دلی تازه می باشد)، مخالفت می کنند:

حزقیال ۳۶

۲۵: آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد.
من شما را از همه ناپاکیها و از همه بتهایتان طاهر خواهم ساخت.
۲۶: و دلی تازه به شما خواهم بخشید
و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد
و دل سنگی را از پیکر شما در آورده،
دلی گشتین به شما خواهم داد.
۲۷: روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد
و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید،
و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت
و آنها را به جا خواهید آورد.

آنچه از کلام خدا برداشت می کنیم این است که دل (کلّ زندگی درونی انسان)، بطور کامل فاسد شده بود. گفتن آنکه جایی در طبیعت انسان وجود دارد که گناه آلود نیست، یا ایجاد کننده گناه نیست (در فصل بعد خواهیم دید که حتی بدین گناه آلود، اعمال گناه آلود را ایجاد می کند - رومیان ۶: ۱۶ - ۱۹) بسیار خطرناک است. انسان در دنیا بطور کل تحت تاثیر گناه قرار گرفته و گناه در حال رشد است. دل، آن قسمت غیر جسمانی درونی انسان، کاملاً و بدون استثنا فاسد شده و انسان نیاز به دلی نو دارد.
قبل از دریافت "دل نو" (۲۶) که جانشین دل سنگی گذشته می گردد (زمانی که روح القدس وارد زندگی درونی می شود و آن را تغییر می دهد - (۲۷)؛ رومیان ۵: ۵؛ ۸: ۱۰)، امکان ندارد کلام خدا را بتوان فهمید و از آن اطاعت کرد (اول قرننیا ۲). آن دل نو است که این امکان را ایجاد می سازد، و امکان آن را می دهد تا مابقی عمر را در این دنیا، بدور از امیال انسانی، و پیرو خواست خدا، ادامه دهیم:

اول پطرس ۴

۲: در نتیجه باقی عمر را در جسم، نه در خدمت امیال پلید بشری، بلکه در راه انجام ارده خدا می گذرانند.

از این فساد درونی است که همه رفتار و گفتار های مخرب بر می خیزند. انسان گناه کار نیست، چون گناه می کند، گناه می کند چون گناه کار است. طبیعتاً (۴) گناه کار است (افسسیان ۲: ۳). اینگونه تولد یافته (مزمور ۵۱: ۵؛ ۵۸: ۳). در مزمور ۵۱: ۵ داود می گوید:

مزمور ۵۱

۵: برآستی که تقصیر کار زاده شده ام، و گناهکار،
از زمانی که مادرم به من آبستن شد!

منظور این نیست که خدا او را چنین آفرید. داود می گوید من این گونه در رحم مادرم سرشته

شدم. در پیدایش ۸: ۲۱ خدا می گوید، ”هر چند که نیت دل انسان از جوانی بد است“ (= naar) کودکی/ جوانی؛ در این زمینه تنها کودکی است که می تواند معنی داشته باشد. امثال ۲۲: ۱۵ نیز در این زمینه می گوید حماقت در دل کودک لانه (ه) کرده (لازم نبود بدی را بی آموزد). فساد کامل شخص، خصوصاً آن زندگی که درون خود دارد (بدور از چشم دیگران)، اساس موضوع ایست که هر مشاور باید بر آن شناخت خوبی بدست آورد. بطوری که قبلاً گفته شد، تغییری که کلام خدا ایجاد می سازد، تنها در دل بازیافته انجام پذیر است. اما از طرفی، مشاور باید توجه به امکانات عظیمی که دل نو دارد نیز داشته باشد. از هیچ ایماندار بازیافته ای نباید دلسرد و یا منصرف شود (یا کسانی که تنها بخاطر اعتراف به ایمانشان، باید فرض بر آن داشته باشد)؛ آنها ظرفیت شناخت و اطاعت از خدا را دارند (حزقیال ۳۶: ۲۷). روح القدس ساکن، این امکان را می دهد. موضوع را به درستی شناسائی می کند. مشاوره یا امکان پذیر هست یا نیست. فاصله ای در میان نیست. جایی ای در بی ایمان نیست که آلوده گناه نشده باشد. به عبارت دیگر، جایی ای نیست که مشاور بتواند از آن استفاده کند. از هر جا شروع کند، نهایتاً به گناه سر در می آورد. البته می تواند راجع به گناه و عواقبی که دارد صحبت بکند و نیازی که به منجی دارد، و دعا کند تا خدا دل او را باز کرده و ایمان آورد.

تقصیر

انسان با وجدان زخم دیده به دنیا می آید. گناه آدم، بنیان گذار آن بود (رومیان ۵). به این شکل نیز همه مقصر شمرده شدند (رومیان ۵: ۱۹). حتی اطفال نیز مقصر شمرده شدند (رومیان ۵: ۱۴). یک شخص (آدم) از طریق یک گناه (توجه داشته باشید آیات ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، همه صحبت از یک شخص و یک گناه می کنند)، کل نسل انسان را نه تنها به فساد کشید، بلکه مقصر نیز نمود.

کلام خدا در رومیان ۶: ۲۳ می فرماید ”مزد گناه مرگ است“ (و این شامل همه نوع مرگ روحانی و جسمانی می باشد)، اما نوزادان، حتی به دنیا نیامده، می میرند. اینها دیگر چه گناهی کردند؟ این افراد مقصر به گناه آدم شمرده می شوند. عیسی مسیح نمی توانست بمیرد (بی گناه بود)، مگر بعنوان کفالت از گناهان دیگران (اول پطرس ۲: ۲۴؛ اشعیا ۵۳). آدم نیز قبل از سقوط نمی توانست بمیرد. مرگ در نتیجه گناه بوجود آمد (پیدایش ۲: ۱۷؛ مکاشفه ۱۴: ۲۰).

حال، اینجا لازم است راجع به فرق میان کسانی که مقصرند و کسانی که احساس تقصیر را دارند، صحبت کنم. در زبان روانپزشکان و روانکاوان معمولاً فرقی میان این دو وجود ندارد. کشیشان لازم است به این موضوع توجه داشته باشند. در گذشته، تقصیر همیشه معنی جرم را همراه داشت، اما حال در عرصه روانشناسی معنی ”احساس تقصیر“ را بخود گرفت. روانشناسان بندرت کسی را مجرم می شمارند و در نتیجه نیازی به نجات (و نجات از تقصیر) نمی بینند. در نتیجه مشاوران مسیحی باید از همان ابتدا به اصول حاکم بر مشاوره مسیحی تکیه نمایند (کلام).

تقصیری که از بنیاد گناه، یعنی آنچه از آدم به ارث رسیده سرچشمه می گیرد را تنها بنیاد بخشش، یعنی عیسی مسیح که کفاره گناهان شد، از میان بر می دارد. گناهی که خود شخص مسیحی مرتکب می شود را بخشش پدران، که از طریق روح القدس به جریان می افتد

(پاکسازی) فراهم می سازد و شباهت خدا را پرورش می دهد(۶). البته ناگفته نماند که تقصیر (احساس نشده) و احساس تقصیر، از یک جا یعنی گناه، سرچشمه می گیرند. در ادبیات روانشناسی (بطوری که قبلاً اشاره کردم)، راجع به تقصیر (یعنی احساس تقصیر- مانند احساس تقصیر فروید (تقصیر کاذب))، و ”فرضی“ که خسارت وارد می سازد، صحبت های زیادی شده.

از آنجا که امکان دارد (در واقع امکان زیادی دارد) گناهی که توبه نشده و بخشش را دریافت نکرده، اگر بجای خود بماند واکنش جسمانی را نیز وارد می سازد(۷)، ولی، احساس آن به خودی خود خسارتی وارد نمی سازد. وجدان است که تحریک شده. در حقیقت، درد و رنجی که از وجدان سرچشمه می گیرد (خارج شدن از معیار شخصی خود)، منظورش هشدار دستانه است، که اشکالی ایجاد خواهد شد. دردی که از دست زدن به اجاق داغ ایجاد می شود، هشدار است که خطر سوختن در پیش است. خود درد، خسارتی را ایجاد نمی آورد، بلکه خساراتی که وارد خواهند آمد. همان گونه که بخاطر رفتار یا گفتار نادرستی از خود بدمان می آید، به منظور اخطاری است که باید تغییری در روحیه و رفتار خود ایجاد کنیم. وجدان نیز خسارتی بار نمی آورد، بلکه هشدار است (احساس تقصیر) نسبت به خسارتی که در پیش می باشد. حال ببینیم این ”هشدار“ چگونه کار می کند.

از آنجا که هر گونه فشاری که بر جسم وارد گردد، امکان ایجاد تنش زیادی را دارد (و در نتیجه صدمه بیشتری وارد سازد)- اگر تنش مدت طولانی در جای بماند (همان گونه که انگشت را مدتی طولانی روی اجاق داغ بگذاریم خواهد سوخت)، صدمات زیادی نیز (بخاطر ترتیب اثر ندادن به هشدار) وارد خواهند شد. اما این برداشتی نیست که روانشناسان دارند، و می گویند تقصیر با دشمنی است اندرونی که باید از میان برده شود (از طریق مُسکن، آرامبخش، و غیره). این برداشت بگونه ایست، که بگوئیم لازم است اعصاب دست را قطع کرد تا درد آن از میان برود. اشکال، در وسیله هشدار (اعصاب دست) نیست. درد یار ما است. احساس تقصیر منظور نفعی را نیز دارد. دردی که بوسیله ای وارد ما می گردد، با شناخت آنکه هشدار است و باید ترتیب اثر به آن داد، اگر در زمینه این قبیل داروها واقع گردد، بی حس می شود، و اصل موضوع پنهان می گردد.

بجای آنکه به درد حمله کند، مشاور حکیم (مسیحی) معتقد است احساس تقصیر (تجاوز از حریمی که برای خود داریم، حریم معیار های خود) از جانب ”تقصیری واقعی“ (تخلف) سرچشمه می گیرد، و با ترتیب اثر صحیح به آن است، که بطور مناسب از میان برداشته می شود. سر پوش گذاشتن بر آن نفعی ندارد. اما با این حال، قسمت عمده ای از طب و دارو و مشاوره انجام شده امروزه، دقیقاً همان بی حس کردن از طریق آسیب رساندن، ضعیف کردن، یا از میان بردن هشدار ها صورت می گیرد.

اینجا لازم می دانم نکات مهمی را عنوان کنم. ابتدا، همان طور که قبلاً گفتم، تجاوز به حریم معیار های خود، شخص را مقصر به گناهی واقعی در برابر خدا می گرداند. این حقیقت است، حتی اگر معیار مسیحی نبوده باشد. در نتیجه، احساس تقصیر برداشتی است حقیقی و مناسب (خلاف نظر فروید کاذب نمی باشد) در قبال گناه،

رومیان ۱۴

۲۳: اما کسی که درباره خوردن خوراکی دچار تردید است،

اگر آن را بخورد محکوم می شود،

زیرا با ایمان نخورده است

و آنچه از ایمان نباشد، گناه است.

ضمناً اگر معیار نادرست باشد، وظیفه مشاور مسیحی نه تنها این است که به گناه بپردازد، بلکه برداشت نادرستی که از کلام خدا بوده (معیار) را نیز تصحیح نماید. در چنین شرایطی مشاور باید:

- (۱) از متقاضی بخواهد توبه کند (به این طریق تقصیر را واقعی خوانده و احساس تقصیر را نیز بجا شمرده) و،
- (۲) باید کمک کند متقاضی معنی آنچه کلام گفته را درک کند، تا ایمانش را قوی نماید(۸).

در نتیجه، وقتی مشاور مسیحی صحبت از تقصیر می کند، منظورش این است که هر گناهی جرم خود را (نتیجه) دارد. این جرم نیز (نتیجه)، ممکن است بخاطر گناه اولیه آدم باشد یا گناه خود متقاضی. اما به هر صورت، وقتی صحبت از احساس گناه می کند، صحبت از احساس ناگواری می کند که از وجدان سرچشمه گرفته و در جسم ظاهر شده است. ممکن است صحبت از معیار های نادرست نیز بکند (یا ”وجدان ضعیف“ که بخاطر ضوابط غیر اخلاقی فعال شده است)، اما آنچه قبول نخواهد کرد، تقصیر کاذب است.

گناه

در اوایل این کتاب راجع به گناه گفتم، آن عدم انجام خواست خدا است یا انجام دادن آنچه خواست خدا نیست. در نتیجه می توان گفت گناه بی قاعدگی است (اول یوحنا ۳: ۴). گناه نافرمانی از خدا است. این کاملاً مخالف آنچه روانشناسان راجع به گناه نوشته اند می باشد. می گویند گناه میان مردم دنیا است (نه در خود شخص)، یکی بر علیه دیگری. صحبتی از خدا نیست. در صورتی که خدا است که گناه را برای ما شناسائی کرد. گناه اهانت به خدا می کند (مخصوصاً). شخص می گوید (بخودش یا دیگری)، ”من آنچه دلم می خواهد را می خواهم انجام بدهم، صرفنظر از آنچه دستور داده شده باشد“.

تا اینجا دیدیم که گناه جوانب زیادی را دارد. این را می گویم چون کلام خدا گناه را در ابعاد زیادی معرفی کرده (بعنوان مثال، در کلام خدا بیش از ۱۷ اصطلاح مختلف برای گناه بکار برده شده). خدا خود آمد تا تمثال درستی از گناه، و عواقبی که دارد را برای ما فراهم سازد. بعضی ها می گویند چرا آنقدر تمرکز بر گناه می کنید؟ در جواب می گویم چون سرور سلامتی ما به آن تمرکز کرده. حال نظری بر این ۱۷ کلمه بی اندازیم و ببینیم چه می توانیم بی آموزیم.

کلمات عهد قدیم گناه

۱. آوا (Avah)، یعنی کج شده - به نظر کلید کج شده ای می ماند که به قفل نمی خورد. همین طور آدم که در شباهت به خدا و برای مقاصد او خلق شده بود، بوسیله گناه کج شد، و به

جائی رسید که دیگر توانائی خوشنودی خدا را نداشت (رومیان ۸: ۸). علاوه بر این، جسم انسان کج شده به دنیا می آید، افکارش منحرف شده و حال هیچ انسانی نیست که طبق نقشه اولیه ای که خدا برایش داشته رفتار نماید. مشاوری مسیحی کمک می کند ایماندارانی که کج شده اند، دوباره آنگونه که خدا می خواهد فکر و رفتار کنند. می توان آن را بازسازی نیز نام برد (در غلاطیان ۶: ۱ کلمه Katartizo بکار برده شده که در زبان فارسی بازیابی و بازسازی معنی دارد).

۲. را (Ra)، یعنی شکسته شدن - تباہ شدن. نموداری است از فنا. منظور این است که آنچه خدا آفریده، از طریق گناه به تباہی کشیده شده. معمولاً معنی درگیری را می دهد که وضع موجود را پیش آورده. گناه از طریق شکست عهد ازدواج، انهدام فامیل، و بی ثمر ساختن حرفه، دردسر ایجاد می کنند. عمل گناه و فاجعه ای که بار می آورد، هر دو مد نظر این کلمه می باشد. همه چیز در دنیای گناه آلود در حال فرسودگی است (این در ضمن قانون دوم ترمودینامیک نیز می باشد). از دوران آدم تا بحال، انسان مشغول فاسد کردن دنیا و یکدیگر بوده است. مشاوری مسیحی می خواهد این وضع را تغییر دهد. کلام خدا راه حل های سازنده ای را برای حل مسائل و مشکلات انسان فراهم ساخته (بعنوان مثال، افسسیان ۴: ۲۹ می فرماید، "دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند").

۳. پاشا (Pasha)، یعنی شورش علیه صاحب اختیار- انقلاب. گناه خیانت است. خیانت به خدا، به شریعت و ملکوت او. مشخص است آنچه در باغ رخ داد بمنظور سرنگون ساختن خدا بود. خدای روشنائی جایش را به خدای تاریکی داد. در این کلمه، اصل موضوع فاش می گردد. می گوید، "اراده تو انجام نگیرد، اراده من انجام بگیرد"! امروزه کوشش زیادی می شود تا انسان استقلالش را بدست آورد. این نیاز به هر شکلی که باشد، باید رسیدگی به آن بشود و از میان برداشته گردد.

۴. راشا (Rasha)، یعنی جار و جنجال آفرین - آشفته. این کلمه نشانگر شخصی است که آرام نمی ماند، دائم در حال حرکت است و همه را تحریک می کند. اصل موضوع آشفتگی است. شخصی است که سراسیمه به اینسو و آنسو می رود، چون نمی داند کجا برود (اشعیا ۵۷: ۲۰ و ۲۱ می فرماید، "اما شریران چون دریایی متلاطمند که آرامی نتواند یافت، و موجهایش گل و لجن بر می آورد. خدای من می گوید: «شریران را سلامتی نیست»»). مشاوری مسیحی راهنمایی و هدایت خواهد کرد. هدف آن، ساختمانی است بر اساس کلام خدا، که صلح و آرامش بجای می گذارد. وقتی معیاری در کار نباشد، انسان گم و گیج خواهد شد.

۵. مآل (Maal)، یعنی اعتبار از دست دادن - خیانت - بی وفائی. یهودا اسخریوطی - همسر زناکار - گناه عَخان (یوشع ۷: ۱؛ ۲۲: ۲۰)، همه نشانگر آنچه در این کلمه هست می باشند. این کلمه، خامتی که صدمه به ایمان وارد می سازد را نشان می دهد. خارج از مسیر تنگ و باریک و شکست عهد با خدا و همسایگان را نشان می دهد. گناه، زنای روحی است. در روح القدس خواست خدا نهفته است، نه آنکه مطابق با زندگی شخص، تغییر کند. از ازل خواست خدا برای تک تک ما ثابت بوده، و اگر خارج از خواست او رفتار کنیم، ثمرش از جانب شیطان خواهد بود. وقتی مشاوران مسیحی صحبت از گناه می کنند، لازم است برای درک این مطلب وقت کافی صرف نمایند. پیش آوردن این مطلب، تا بحال باعث اعتراف و توبه بسیاری شده.

۶. آون (Aven)، یعنی پوچ و بی فایده - ابراز غرور. برداشت از این کلمه گویای زحمتی است که بی فایده مصرف شده؛ بی فایده / بی معنی. "آون" نتیجه زندگی می باشد که در گناه است (امثال ۲۲: ۸). هستی گرایان این دنیا "existentialist"، صحیح گفته اند که زندگی "مضحک" است. اما نمی دانند به چه دلیل مضحک است. مشاوران کمک می کنند مسیحیان در "بطالت ذهن" رفتار نکنند (افسیان ۴: ۱۷)، بلکه با نیت صحیح و "طرز فکر نو" (افسیان ۴: ۲۳) رفتاری مسئول گرانه داشته باشند.
۷. آشام (Asham)، یعنی تقصیری که بخاطر نادانی یا بی توجهی ایجاد شده. زمانی که شخصی "آشام" شناخته می شد، لازم بود جریمه را بپردازد (قربانی جبران). هیچ گناهی نباید نادیده گرفته شود. به همه باید رسیدگی کرد، حتی اگر بخاطر نادانی بوده باشد.
۸. چاتا (Chatha)، یعنی انحراف شدن از راه - به حذف نرسیدن - کم آوردن. مانند قرینه عهد جدید آن "حامارشیا" hamartia، "چاتا" نیز معنی همه نوع گناه را دارد. هر دو کلمه (عهد قدیم و عهد جدید)، مفهوم کم آوردن یا انجام ندادن خواست خدا را دارند. منظور سزاوار تقصیر است، ولی تمرکز بر عمل گناه انجام شده می کند تا وضع درونی گناه کار. همه متقاضیان از معیار خدا کم آورده اند، اگر چنین نبود احتیاجی به مشاوره نبود.
۹. آمال (Amal)، یعنی زحمت - اندوه. به یاد لعنت وارد بر آدم و حوی می اندازد. درد و رنج، و کلاً تمام مسئله ای که شر ایجاد می کند را در این کلمه می بینیم. دردرس، جان کندن، خستگی، عناصر "آمال" می باشند. به این خاطر مشاوران مسیحی آنچه عیسی مسیح فرمود را تکرار می کنند: "یوغ مرا بر دوش گیرید زیرا ملایم و افتاده دل هستم". راه دنیا راه گناه است و چیزی جز مصیبت و بدبختی همراه ندارد.
۱۰. آوال (Aval)، یعنی نا منصفانه - نا عادلانه. عکس آن را در ملاکی ۲: ۶ می بینیم. خود محوری که زیربنای گناه می باشد را نشان می دهد. وظیفه مشاور آن است که تمرکز متقاضی بر خدا و همسایه اش بگردد. وقتی تمرکز از خود خارج شد، این گونه مسائل از میان خواهند رفت.

کلمات عهد جدید گناه

۱. حامارشیا (Hamartia)، یعنی به حذف نخوردن. اصطلاحی است در رابطه با تیر و کمان. شباهت زیادی با همپای عهد قدیم خود، چاتا (Chatha) دارد. تیر به طریق صحیح نشان گیری نشده. حذف کسب نشده. کسی که گناه می کند، از مقصود زندگی خود محروم می ماند. در کلام خدا است، که معیار آفریدگارمان را بدست می آوریم. اندازه و میزان را باید کلام خدا فراهم سازد (رومیان ۳: ۲۳)؛ توجه به اندازه "کوتاه" در این آیه بکنید). مشاور مسیحی نه تنها حذف را در کلام نشان می دهد، بلکه طریق انجام آن را نیز از کلام برداشت می کند. آنها را می توان معلمان کمانداری نام گذارد (آن گونه که پولس بود، اول تیموتائوس ۴: ۲۰ و ۲۱).
۲. پاراباسیس (Parabasis)، یعنی از مرز خارج شده. تجاوز به حریم خدا است. خدا مرز را نشان داد، ولی انسان از آن خارج شد. خدا در باغ عدن حساری دور درخت وسط باغ نهاد و علامت "ورود ممنوع" را بر آن گذاشت. اما انسان آن را نادیده گرفت. استفاده از کلمه را در رومیان ۴: ۱۵ می بینیم، "زیرا شریعت به غضب می انجامد؛ اما جایی که شریعت

نیست، تجاوز از شریعت هم نیست.“ طبیعت گناه آلود بشر می خواهد ابتدا بداند چرا، بجای آنکه ابتدا به آن گوش دهد تا بعد بفهمد چرا. این نیاز منحرف که می خواهد کار خودش را بکند، در مشاوره مسیحی زیاد دیده شده است.

۳. آنومیا (Anomia)، یعنی بی قانونی. همه متقاضیان قانون شکنند. استفاده از آن را در داوران ۲۱: ۲۵ می بینیم، “در آن روزگار، پادشاهی در اسرائیل نبود، و هر کس هر آنچه در نظرش پسند می آمد، می کرد“. بزرگترین حقه ای که انسان بخود می زند این است که قوانین زندگی خود را خود تعیین می کند. مشاوران لازم است به این موضوع توجه داشته باشند. مشکل زمانی ایجاد می شود که متقاضی قوانین خدا را نایسند برداشت کند. لازم است درک کند که خواست خدا برای زندگی بهتر است.

۴. پاراکو (Parakoe)، یعنی ناطاعتی. مادری پسرش را صدا می زند، ولی پسر جواب نمی دهد. همین گونه انسان به ندای خدا گوش نمی دهد. استفاده از آن را در دوم قرنیتان ۱۰: ۶ می بینیم، “و در حال آماده باش هستیم، تا وقتی اطاعت خود شما کامل شود، هر ناطاعتی را به مجازات رسانیم“. مشاوران تا جایی که بتوانند ندا های خدا را برای متقاضیان آشکار می کنند. ابتدا متقاضیان باید بخواهند ترتیب اثر بدهند، تا مشاوران بتوانند نشان دهند چگونه ترتیب اثر بدهند.

۵. پاراپتوما (Paraptoma)، یعنی افتادن بجای ایستادن. شخصی است که کارش به زمین خورده. منظور بی اعتبار شدن در مقابل خدا است. خواست خدا وفاداری، امانت داری، و استقامت را است. مشاور سعی می کند این خصوصیات را با بکار بردن کلام خدا، در متقاضی بوجود آورد.

۶. آگنومیا (Agnoema)، یعنی ندانستن آنچه باید انجام داد. ندانستن قوانین خدا بهانه نمی باشد. گناه آسیب خود را چه دانسته یا ندانسته، وارد می سازد. جهنم مکان بسیاری از کسانی است که ندانسته گناه کرده اند. اول پطرس ۳: ۱۸ می فرماید، “زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد“. عیسی جانش را برای کسانی که نمی دانستند نیز فدا کرد. از جانبی، اهمیت دانستن را نیز می بینیم. نه تنها اهمیت خواندن کلام خدا را می بینیم، بلکه اهمیت باز کردن معنی آیات را نیز می بینیم. اکثر مسائلی که در مشاوره با آن برخورد می کنیم بخاطر نادانی است.

۷. هتِما (Hettema)، یعنی ناقص / نا تمام. زمانی که تنها قسمتی از زندگی خود را بدست خدا می سپاریم، ایمانمان را قسمت بندی می کنیم، و به این خاطر زمین می خوریم. تنها به کلیسا آمدن کافی نیست. ناقص و ناتمام می گردد. خدا تمام زندگی ما را می خواهد، نه قسمتی از آن را. التقاط گرائی آن را ناقص می گرداند. زمانی ایجاد می شود که راهی جز راه خدا ترجیح می گردد. مشاوران مسیحی لازم است کمک کنند تا متقاضیان با تمامی دل، با تمامی جان، با تمامی قوت و با تمامی فکر خود، خدا را محبت نمایند.

تا اینجا دیدیم که گناه اشکال مختلفی دارد. تعدادی از این لغات صحبت از عمل گناه می کنند، و بقیه از آثار آن. بعضی نیز بنظر می آید صحبت از هر دو می کنند.

مشاورانی که به عمق معانی گناه در کلام خدا آشنا هستند، می توانند مسئله را از جوانب مختلفی که دارد بنگرند. بعنوان مثال، وقتی متقاضی می گوید “خوب، من که کاری نکردم“، معمولاً گناه را خطای شخص دیگر می داند (pasha)، یا کاری بسیار بد (avah). در جواب، مشاور ممکن است بگوید، “خوب موضوع همین است، کاری نکردید، در صورتی که از شما

انتظار می رفت آن را انجام برسانید“ (اینجا asham / paraptoma / hettema یا حتی agnoema صدق می کنند، و بستگی به شرایط اوضاع دارد). در وضعیت دیگری، hamartia (یا chatha) ممکن است واجد شرایط باشند، ”کافی نیست بهترین آنچه در توانایی خود دارید را انجام دهید، خدا کمال مطلوب را می خواهد، و شما از آن کوتاه مانده اید“. مشخص است که مشاور (که با گناه به اشکال مختلفی که دارد کار می کند) باید با وضعی که بدست گرفته آشنا بوده باشد.

عذاب

تعدادی از کلماتی که صحبت از آن ها شد، جوانب مختلف عذابی که گناه ایجاد می کند را نیز تعریف می کنند. من آنچه قبلاً در کتاب ”شایستگی مشاور مسیحی“ Competent to Counsel نوشتم را نمی خواهم اینجا تکرار کنم. کافی است دو زاویه دیگر از موضوع را بررسی نمایم. عذاب انسان نه تنها عوارض گناه را دارد، بلکه قضاوت خدا را نیز در بر دارد. در باغ عدن قبل از سقوط عذابی در کار نبود. غم، درد، و دیگر عذاب های زندگی انسان نتیجه لعنت وارد شده بود و می باشد.

عذاب را می توان در پرتو کار بررسی کرد. قبل از گناه، انسان کار می کرد، اما کار همراه نشأت بود. کام آور و رضایت بخش بود. هیچ وقت باعث زحمت نبود،

پیدایش ۱

۲۸: خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود:

«بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید.

بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان

و بر هر جاندارى که بر زمین حرکت می کند،

فرمان برانید.»

زمانی که لعنت ایجاد گردید، شیطان دنیا را ضد بشر ساخت. البته انسان کماکان می توانست از طریق کار، امرار معاش خود را بگذراند، اما کار همراه رنج و زحمت بود (پیدایش ۳: ۱۷، ۱۹). تیغ و خار در میان آمد تا جلوی تلاش انسان را بگیرد (بر حسب اتفاق، از خار استفاده شد تا مسیح درد و رنج را بعنوان حامل گناهان بشر بکشد). کار گرانبار گردید، و رضایت و نشأت آن محو شد. اما خدا رضایت از بهره برداری را کاملاً از میان نبرد، (جامعه ۵: ۱۲).

واضح است که درد و رنج، تنها قسمتی از عذابی می باشند که لعنت شیطان در زندگی آدم بجای آورد. حکم مرگ، تنها جزای خوردن از میوه ممنوعه نبود، بلکه شامل تمام درد و مصیبت های همراه آن نیز، بود (هیچ کس از سلامتی نمرده). برای بی ایمانان (و بعضی مسیحیان برداشت نکرده)، مرگ نیش بر زندگی می باشد و ترسی است، که از میان نمی رود (اول قرنثیان ۱۵: ۵۶؛ عبرانیان ۲: ۱۵). لعنت شامل بی گانگی از خدا و از یکدیگر بود (پیدایش ۳: ۸، ۱۰). عضاب سومین پیامد گناه آدم بود.

درد را در نظر بگیرید. در دنیائی که خدا آفرید، وجود درد را نمی توان تصور کرد، مگر آنکه گناه آدم در نظر گرفته شود. تقصیری که بر گردن آدم وارد شد، به تنهایی می تواند دلیل وجود درد باشد. اگر از این زاویه به شرّ نگاه کنیم، می بینیم که سه عقیده مختلف برای وجود درد در دنیا وجود دارد:

۱. وجود درد و رنج را انکار کنید. کلیسای کریستین ساینس (Christian Science) وجود درد را طبق نقطه نظر "پانتئون"، رد می کند. می گویند، اگر همه چیز خدا است، و خدا همه چیز است، در نتیجه ما قسمتی از خدا هستیم. خدا درد را احساس نمی کند. در نتیجه ما نیز درد را احساس نمی کنیم. مسیحیان به خاطر دلائل بسیاری این عقیده را رد می کنند. دلیلی که برای همه آشنا است این است، که درد و رنج عیسی مسیح بر روی صلیب بخاطر گناهان را رد می کند.
۲. وجود درد و رنج را قبول کنید، ولی بخود بگوئید خدا می خواهد کمک کند ولی نمی تواند. این عقیده خدا را بعنوان خالق و نگاه دارنده عالم هستی نمی شناسد. فرض بر آن دارند (دانسته یا ندانسته) که قدرت دومی وجود دارد به عظمت خدا. این عقیده را نیز مسیحیان رد می کنند چون مطابق کلام خدا نیست (منشاء این عقیده از مذهب زرتشتی است). خدا خالق است و اختیار همه چیز را در دست دارد (حتی شیطان و کارهای او). خدا را نباید با آنچه او ساخته یکی دانست. او دریاچه را ساخت، اما دریاچه نیست. او شیطان را ساخت، اما شیطان نیست. لازم نیست خود را پایبند فلسفه "دو بی نهایت" کنیم تا بتوانیم خدای با محبت را بشناسیم.
۳. وجود درد و رنج را قبول کنید، ولی بگوئید خدا از این طریق شما را شبیه خود می سازد. این عقیده مسیحی است. با وجود آنکه به تمام دلائل این حقیقت پی نبرده ایم، می توانیم به آن توکل کنیم. می دانیم که با سقوط آدم، خدا انسان را با درد و بدبختی لعنت کرد (او را از باغ بیرون کرد). مصیبت انسان جزای بحقی بود.

دو عقیده اول را معمولاً به اشکال مختلف در متقاضیان مشاهده می کنیم. می گویند "آیا خدا واقعاً اهمیت می دهد؟" یا "آیا واقعاً خدا کنترل را در دست دارد؟" یا "فکر می کنید خدا اگر می توانست کاری بکند، می گذاشت چنین مصیبتی وارد شود؟".

انکار کامل از وجود درد کمتر در دنیا مشاهده می شود، اما متقاضیانی که می خواهند در مقابل آن سر سختی نشان دهند، یا آن را به نحوی به حد عقل برسانند ("خوب بد هست، ولی می توانست از این هم بدتر شود") نزدیک به آن دو نیز می شوند. کلام خدا انکار وجود درد و رنج را به هیچ وجه تصدیق نمی کند (چه کلی یا جزئی). وجود درد را باید با تمام رنج هایی که ممکن است ایجاد کند واقعی شناخت (چون اعلان خطر می کنند). مشاوران لازم است این موضوع را برای متقاضیان روشن کنند (خدا نمی خواهد خود را فریب بدهیم). کسانی که سعی می کنند درد خود را پنهان کنند (خلاف منظوری که عیسی مسیح در کنار قبر لازارس داشت) اشتباه می کنند و لازم است دلیل آن به آن ها توضیح داده شود. عیسی مسیح گریه کرد. اطرافیانی که او را این چنین می دیدند فکر نمی کردند بخاطر کم ایمانی اوست، بلکه بخاطر محبت کاملی که در او می دیدند. و محبتی این چنین، زمانی ابراز می گردد که از صمیم قلب و نامحدود باشد.

در مقابل مصیبت های گرانبار و همه نوع غم و دردی که در زندگی وجود دارد، شخص مسیحی دیدگاه تازه و قویتری دارد. بخاطر امید به رستگاری بدن ایمانداران (نه امیدوارم تو خالی)، غم و اندوه او شامل ناامیدی نمی گردد.

در ۱۹۷۷ میلادی، صد توکافالز (در آمریکا) شکست و دانشگاه مسیحی توکافالز را قرق در آب کرد. ۳۹ نفر جانشان را از دست دادند که بسیاری از آن ها کودک بودند. دولت روانشناسی را ارسال کرد تا به بازماندگان آن فاجعه کمک کنند. اما کمک آن ها پذیرفته نشد.

و آن را ناخواسته و غیرضروری دانستند. یکی از روانشناسان گزارش داد که آن تجربه برداشت محققین دولت را نسبت به فجایع مصیبت بار تغییر داد. او در ادامه گفت، مسیحیانی که در این حادثه عزیزانشان را از دست داده بودند، . . . در سلامتی روانی بهتری از دیگران بسر می بردند، با وجود آنکه آسیب بیشتری را از آن ها دیده بودند.

او می گوید:

سرسپردگی محکم دینیشان، درک، و توجیه آنچه بر سرشان آمده بود را داد، در صورتی که آسیب دیدگان دیگر کاملاً از پای در آمده بودند. به این خاطر لازم شد نظرم را نسبت به واکنش روانی مردم در قبال فجایع مصیبت بار را، تغییر دهیم و ارزش های سنتی را اضافه کنیم^(۹).

ادامه می دهد،

زمانی که بازماندگان دانشگاه مردگان خود را دفن می کردند، می گفتند به شکلی این جزء نقشه خدا بود^(۱۰). این روانشناس می نویسد با مردم توکافالز ساده تر می شد صحبت کرد تا مردم شهر های دیگری که صدمه خورده بودند. ما تعجب کرده بودیم چرا مسیحیان گریه و زاری چندانی نمی کنند^(۱۱). اعضای آن کلیسا حتی اعانه جمع کردند تا کمک به کسانی که لازم بود بکنند. در خاتمه می نویسد، ”دانشگاه توکافالز وضع روانی خوبی را دارد“.

به این شکل است که برای مسیحیان، قبول کردن عمق درد و رنج با منظور و مشیت پدر آسمانی ساده می گردد. عقیده آنکه خدا می خواهد ولی نمی تواند، چه کمکی برای مردم رنج دیده می کند؟ عقیده مسیحیان به آنکه همه چیز در مشیت خدا است، و او می تواند هر چه را برای خیریت فرزندانیش تغییر دهد، کمک بزرگی است. فاجعه که وارد شد، زندگی را پوچ و مضحک نگردانید، بلکه معنای حیاتی به آن داد.

دلیل وجود بدبختی گناه است. ولی بخاطر رستگاری که در عیسی مسیح وجود دارد، درد و رنج ایماندار، وسیله تقدیس خدا می گردد (از جهنم بیرون و پرواز در بهشت). در حالی که جرم، درد و رنج را پشت پرده دارد، مسیحیان می دانند که خدا شکل برتری را به آن داده، و همین باعث کُند گشتن نیش آن می گردد. این تجربه توکافالز بود. این موضوع مهمی است که راجع به آن بیشتر صحبت خواهم کرد، بطوری که نام این کتاب را چنین گذاشته ام (بیش از رستگاری). اینجا لازم است دو نکته دیگر را عنوان کنم.

حال که موضوع جرم واضح شده و هیچگاه نباید از بحث خارج گردد، آنچه از کتاب ایوب برداشت می شود این است که درد و رنجی که شخص می کشد، مطابق با گناهانی که خود مرتکب شده نیست (همچنین یوحنا ۹: ۱). ایوب درد و بلا را خودش بر سر خود نیاورد. پس چه شد؟ آنچه شد، مربوط به اِحْدَاف خدا است که ما تنها شمه ای از آن را دیده و میزان نحیفی از آن را فهمیده ایم. می دانیم آنچه شد، تنها جنبه دنیوی نداشت (هر چند که سود و زیان زیادی را برای ایوب فراهم ساخت). از جانب دیگر نیز، درد و رنجی که هیتلر کشید، برابر با جنایاتی که کرد، نبود.

خدا از درد برای منظور های بسیاری استفاده می کند. بعنوان مثال، خدا از طریق درد ما ایمانداران را به یاد می آورد که درد تنها مربوط به این مرحله از زندگی است، ولی زندگی تنها در این مرحله نیست، ادامه دارد. به یاد می آورد که چشمانمان را باید به زندگی دیگر

بدوزیم (در کنار خدا)، هر وقت که زمان آن برسد (رومیان ۸: ۱۸ تا ۲۵). از جانب دیگر، درد برای آموزش و پاکسازی ما بکار می رود،

عبرانیان ۵

۸: هر چند پسر بود،

با رنجی که کشید

اطاعت را آموخت.

از وظایف مشاوران مسیحی این است که موضوع درد را (از جانب کلام خدا) برای متقاضیان بخوبی بگشایند (بد و خوب را بشناسند)،

دوم قرنیتان ۴

۱۷: زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما

جلالی ابدی برایمان به ارمغان می آورد

که با آن رنجهای قیاس پذیر نیست.

”قیاس پذیر نیست“. درد در مقابل نشاط زوری ندارد. با انجام مقایسه، هر قدر درد و رنج شدید باشد، ضعیف و موقت خواهد گردید. همچنین لازم است نشان داد چگونه دیگران نیز با موفقیت آن را انجام رسانده اند (اول پطرس ۱: ۹؛ اول قرنیتان ۱۰: ۱۳). راه، تمرکز بر ایمان و اطاعت از خدا است (اول پطرس ۲: ۲۳؛ ۴: ۱۹). اگر خدا می گوید می توانیم، و شهادت کافی از موفقیت های دیگران داده، پس دیگر بهانه ای برای ناتوانی نیست. اصولاً درد و رنج بهانه برای روحیه و رفتار نمی باشد. بطوری که این عقیده در دنیا رواج پیدا کرده، لازم است مشاوران وقت کافی برای درک این مطلب صرف کرده باشند. لازم است از کلام استفاده کنند، و اول پطرس کفایت این کار را می دهد. در خصوص همین مطلب، کتانچه ای برای مشاوران و واعظین (بر اساس اول پطرس) به نام توکل و اطاعت “Trust and Obey” فراهم ساخته ام.

موضوع درد و رنج برای بسیاری از مسیحیان، خصوصاً مسیحیان نوزاد، مسئله بغرنجی است. برایشان پذیرفتن آنکه مسیحیان همان قدر درد و رنج می کشند که بی ایمانان می کشند، برایشان آسان نیست. می گویند ”اگر خدا با ما است، پس چطور درد و رنج زندگی برای ما و آن ها یکی است؟“ ”اگر آفرینش نو یافته ایم، چطور است که درد رنج باقی مانده است؟“ ”چرا باید درد های قبل از ایمانمان را در حیات جدید نیز داشته باشیم؟“. جواب های گوناگونی برای این سؤالات (و شبیه آن ها) وجود دارد. آموزش و رشد مسیحی معمولاً همراه با درد و رنجی می باشد، که در نتیجه گذار از نا بسامانی زندگی دنیوی، به نظم و ترتیب خدا، بر زندگی ایماندار واقع می گردد. کلیسا باید پاک گردد. خدا می خواهد نشان دهد که نجات او چه تغییری در زندگی آدم می کند (مانند تجربه توکافالز). اما نهایتاً، دلیل آنکه چرا خدا این کار را می کند، در ردیف مشیت خدا است که در تثنیه ۲۹ عنوان گردیده،

تثنیه ۲۹

۲۹: امور نهان از آن یهوه خدای ماست،
اما امورِ مکشوف تا ابد از آن ما و فرزندان ماست،
تا تمام کلمات این شریعت را به جای آوریم.

ممکن است بخواهیم گمان پردازی کنیم، ولی این کار درستی نیست؛ دزدی است - این اطلاعات به ما مربوط نمی باشد؛ مال خدا است.
حال به این نتیجه رسیدیم که مشاوران باید نوع سوم را انتخاب کنند که می گوید:

(۱) درد و رنج حقیقتاً وجود دارند، و منظوری که خدا دارد را بوجود خواهند آورد، و
(۲) مسیحیان درد و رنج را آنگونه که اهالی توکافالز سپری کردند، سپری می کنند.

اما مسیحیان (اکثراً) مانند اهالی توکافالز عکس العمل نشان نمی دهند. خدا را در مقابل مردم جلال نمی دهند. امکان زیادی دارد که مشاوران مسیحی با این گونه افراد سر و کار داشته باشند. سرکشی آنها، علت عمده ای است که به مشاوره نیاز دارند(۱۲). در چنین موقعیت ها، وظیفه مشاور آن است که شک و نا رضایتی از مشیت خدا را بردارند، و جوانب عملی عقیده سوم (عکس العمل مسیحیان توکافالز در برابر مصیبت) را بنا سازند.
چگونه باید با سرکشی (گناه) متقاضیان، رفتار کرد؟ جواب، مخالفت دلسوزانه (عاطفانه)(۱۳). البته دلسوزی اهمیت خود را دارد (مشاور لازم دارد عمیقاً وارد درد و رنج متقاضی بگردد)، ولی هیچگاه (حتی یک ثانیه) نباید بی اطاعتی و نافرمانی را قبول بدارد. نهایتاً لازم خواهد شد، متقاضی حقیقت را از طریق کلام بشناسد و آن را گناه بشمارد (توبه). از جانب دیگر، لازم است مشاور نشان دهد چگونه درد و رنج همراه با روحیه ناسالم بیشتر می شود (آنچه ممکن است بر متقاضی وارد شود).

در خلاصه، چاره دیگری نیست جز آنچه خدا در جواب به ایوب گفت:

ایوب ۳۸

۱: آنگاه خداوند از میان گرد باد ایوب را پاسخ داده، گفت:

ایوب ۴۰

۲: «آیا آنکه با قادر مطلق مجادله می کند، او را اصلاح کند؟
بگذار آن که خدا را نکوهش می کند،
او را پاسخ گوید».

خدا دهان ایوب را بست. از او می خواهد بخاطر روحیه و کلماتی که مصرف کرد، توبه (تجدید نظر) کند.

رومیان ۹

۲۰: اما ای انسان، تو کیستی که با خدا مجادله کنی؟
«آیا مصنوع می تواند به صانع خود بگوید چرا مرا چنین ساختی؟»

این آخرین حرف خدا راجع به این موضوع بود. و تنها واکنش مناسب متقاضی نیز آخرین حرف ایوب می باشد:

ایوب ۴۰

۳: آنگاه ایوب در پاسخ خداوند گفت:

۴: ”اینک من ناچیز هستم؛

تو را چه پاسخ گویم؟

دست بر دهان خویش می گذارم.

۵: یک بار سخن گفتم،

و دیگر نخواهم گفت؛

بلکه دو بار، و دیگر نخواهم افزود.“

ایوب ۴۲

۶: و از این رو از خویشتن کراهت دارم،

و در خاک و خاکستر توبه می کنم.“

راه دیگری برای مقابله با سرکشی نیست. ”اما“، می گوئید، ”پس با درد و رنجی که متقاضی من می کشد چکار کنم؟“. من تنها جوابی که دارم این است که درد و رنج ایوب را به یاد آورید. و نهایتاً به یاد داشته باشید، هیچ چیزی بهتر از روحیه وابسته به کلام نیست، که به رفع درد و رنج عمل کند (و خدا آن را برکت خواهد داد). البته ناگفته نماند که هر روحیه ای غیر از آن نیز درد و رنج را بیشتر می کند.

متقاضی شما باید کاملاً درک کند تا زمانی که سرکشی (نافرمانی) از میان نرفته، موضوع رنج درد هیچ وقت حل نخواهد شد. سرکشی چنان مغز انسان را تیره می کند تا تنها ابعاد منفی زندگی را ببیند. درد و رنج مسیحیان را همیشه می توان تبدیل به برکت کرد، اگر آنگونه که خدا فرموده بکار برده شوند (بجای مقاومت و خورده گیری).

اول قرننیان ۱۰: ۱۳ می آموزد که لازم است متقاضیان بدانند چگونه دیگران با غم و اندوه مواجه شده اند. بطور مثال، پولس را در نظر بگیرید. زیر فشار شدید (دوم قرننیان ۴ ؛ ۲۳: ۱۱ تا ۲۸)، هیچ وقت خدا را بخاطر مصیبت و بی عدالتی مقصر نشناخت، با وجود آنکه بیش از همه ما برای مسیح رنج کشید. این را بخاطر برداشتی که از رنج و زحمت داشت، توانست تحمل کند (دوم قرننیان ۴ ؛ اعمال ۱۶: ۲۲، ۲۳، ۲۵). در نامه اش به کلیسای فیلیپیان، گفت آنچه درد و رنج می کشد را جزئی از کار انتشار انجیل می داند. به این شکل می توانست در اجرای اهداف خدا حاضر باشد (شیوع انجیل میان نگهبانان - فیلیپیان ۱: ۱۳؛ شهادت پولس در برابر قیصر، اعمال ۲۷: ۲۴). شکی نیست که چنین برداشتی بر تحمل رنج و زحمت (و غیره)، تاثیر زیادی دارد. وقتی پولس با آنها مواجه می شد، ابتدا به یاد می آورد که برای خدا زندگی می کند، و سپس با استقامت پیش رفته جلال را به خدا می آورد (به این شکل قدرت از خدا می گرفت). روح القدس بر احساس او غلبه کرد، و نتیجتاً توانست از امکانات جدیدی که برایش ایجاد می گردید استفاده نماید.

مشاوران باید با جوانب روحی درد و رنج آشنا باشند تا بتوانند مسائل را از جانب خدا حل کنند (آنگونه که او هدایت می کند)، و همچنین متقاضیان را با راه حل آن ها آشنا بگردانند. وقتی مکتب روحانی مشاوران ضعیف باشد، بگونه ای که کلاً منکر وجود آن باشند، یا فکر کنند خدا توانائی از بین بردن آن را ندارد، بر می گردند به آنچه باعث درد و رنج شد. مشاورانی که

با این مباحث آشنا نیست، ضعف شناخت و درک خود را به متقاضی منتقل می کند، و باعث می شود در گناه و سردرگمی بماند و وضع بد تری را بدست آورد. حال می بینیم که شناخت مسئله گناه، از دیدگاه کلام خدا، چه قدر مهم است. بزرگترین کمکی که مشاور مسیحی می تواند به متقاضی بکند این است که به او نشان دهد که پشت پرده مصیبت، خدای نیکوئی ایستاده که خیریت او را می خواهد، و با فیض او همه کار امکان پذیر است.

فهرست زیر نویس های فصل نهم

- (۱) حال اگر آدم گناه نکرده بود، نیازی به مشورت انسانی بود یا نبود بحثی است جداگانه. امکان آن بوده که آدم با همسرش مشورت کند و فرزندانشان را نیز پند و نصیحت داده باشد. اما امکان خدمت مشاوره (مانند خدمت موعظه) وجود نداشت (ارمیا ۳۱: ۳۴ صحبت از دوران پاکی می کند که نیازی به مشاوره نمی باشد).
- (۲) همچنین به کتاب من What about Nouthetic Counseling صفحه ۲۹، رجوع نمائید.
- (۳) و نه کوچکترین اشاره ای به جانب غیر جسمانی دیگری، علاوه بر دل (جانب روانی)، که آن را در زندگی با اهمیت می شمارند، در کلام خدا وجود دارد. اگر بقدری که نرَمور Narramor آن را برای زندگی با اهمیت می شمارد (کتاب روانشناسی برای زندگی "Psychology for Living")، کلام خدا صحبت از آن کرده بود. از نظر کتاب مقدس، کلام خدا برای زندگی لازم است.
- (۴) آنچه در تولد به ارث برده (قسمتی که آموخته نشده).
- (۵) تصویری از کودکی است که با حماقت به دنیا آمده. حماقت بر دل او متصل می باشد. قسمت جدا نشدنی دل کودک می باشد که با آن به دنیا آمده. پیوستگی همیشه خواهد بود. تنها نجات است که زمینه را برای تسلیم و آموختن از خدا فراهم می سازد.
- (۶) جان مازّی در کتابش می گوید، "آن شناخت پارسایی که در قضاوت خدا است، انسان را در مقابل او نیک می شمارد" -
John Murray, The Imputation of Adams Sin, Grand Rapids, 1959
- (۷) به کتاب من، Update on Christian Counseling، رجوع نمائید.
- (۸) حتی بر اساس برداشت غلط از گناه (مرتکب شده)، گناه و تقصیر وارده حقیقی می باشند.
- (۹) پس از مدت ها انتظار، بنای این تغییرات گذاشته شد. مدت ها پیش لازم بود بنا گردد. موضوع رستگاری و برکاتی که در آن می باشد، برای مسیحیان خبر تازه ای نیست. در

- کتابم، The Big Umbrella نگارش ۱۹۷۲ میلادی، اشاره کردم که در دوران سوگواری،
”ایمان مسیحیان بزرگترین فرق میان امید و ناامیدی را ایجاد می کند“.
- (۱۰) این عقیده را مقایسه با عقیده شماره ۲ کنید.
- (۱۱) از آنجا که اعتقاد مسیحیان غم و اندوه را نه کوچک می سازد و نه از میان می برد، آن را کم و قابل تحمل می کند. امید و ایمان است که فرق را ایجاد می سازد.
- (۱۲) البته منظور این نیست که اهالی توکافالز نیاز به مشاوره نداشتند. شکی نیست با یکدیگر مشورت کرده بودند. آنچه می درخشید، جوانب روحانی آن بود.
- (۱۳) من فرق زیادی میان این دو نمی گذارم. در عهد جدید، کلمه ”سان“ sun (با) نشانه همبستگی عمیقی را دارد.